



شجاع الدین خورشید از امرا و سرکردگان لر طایفه جنگروی یا چنگروی از شعبه سلجوری یا سلجوری بوده است<sup>۱</sup> و هیچگاه سمت اتابکی نداشته است. طبق اطلاعات منابع قرن ششم و هفتم تا حدود سال پانصد و پنجاه طوایف متعدد لر که در نواحی لرستان سکونت داشته‌اند هیچ‌گاه متحد نبوده و در تحت فرمان شخص واحدی نبوده‌اند و مالیات خود را به دیوان دارالخلافه بغداد می‌پرداخته‌اند. چنان که شرفخان بدلیسی می‌نویسد: «این طوایف تا شهر خمسین و خمسمائة هرگز سردار علیحده نداشته‌اند و مطیع دارالخلافه بوده‌اند»<sup>۲</sup>. این طوایف با تضعیف حوزه نفوذ دارالخلافه کم‌کم در حوزه نفوذ سلاطین عراق عجم در آمده و مالیات خود را نیز به دیوان سلاطین عراق عجم پرداخت می‌کرده‌اند<sup>۳</sup>.

در حدود سال پانصد و پنجاه یکی از حکام آق سنقری بنام حسام الدین شوهلی حاکم منطقه لرستان و خوزستان می‌شود که از میان طوایف لرستان دو تن از بزرگان طایفه چنگروی محمد و ابوبکر به خدمت حسام الدین شوهلی افشار در می‌آیند<sup>۴</sup>. فرزند ابوبکر به نام شجاع الدین خورشید نزد حسام الدین مقام و منزلت بسیار می‌یابد به طوری که یکی از ارکان مهم سپاه شوهلی می‌شود و شجاع الدین خورشید اندک اندک بر تمام مناطق لر کوچک و اقوام و طوایف آن دست یافته و حاکم لرستان کوچک و مؤسس سلسله حکومت محلی لرستان شد که به اتابکان لر کوچک یا خورشیدی معروف شدند<sup>۵</sup> و لر کوچک که شامل استان فعلی ایلام و لرستان بود، به طور کامل تحت فرمان حکام لر کوچک در آمده که از ۵۸۰ ق تا ۱۰۰۶ ق بر این منطقه فرمانروا بودند.

به طور کلی باید تاریخ فرمانروایی اتابکان خورشیدی را به سه دوره متفاوت تقسیم کرد.

۱. از سال تأسیس ۵۸۰ ق یعنی از زمان تسلط شجاع الدین خورشید بر دژ منگره و تمام لرستان تا آغاز حمله تیمور و اسارت ملک عزالدین لر و تبعید او به سمرقند در سال ۷۸۸ ق.
  ۲. دوره دوم از اسارت ملک عزالدین لر تا تسلیم شدن ملک شاه رستم به مؤسس سلسله صفویان و تصرف لرستان به وسیله نیروهای قزلباش به رهبری شاه اسماعیل صفوی است.
  ۳. از تسلط شاه اسماعیل تا ویدار آویخته شدن شاهوردی خان آخرین اتابک لر کوچک در سال ۱۰۰۶ ق به دست شاه عباس اول و روی کار آمدن سلسله والیان لرستان.
- از آنجایی که دوره اول و دوم این سلسله محلی ارتباط با پژوهش حاضر ندارد به بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی لرستان در دوره آخر حکومت اتابکان لر کوچک در عهد صفویه می‌پردازیم.

### لرستان کوچک از شاه اسماعیل تا شاه عباس اول صفوی (۹۰۷-۱۰۰۶ ق)

لرستان کوچک از نیمه دوم قرن ششم هجری تحت نظارت خاندان شجاع الدین خورشید در آمده بود<sup>۶</sup>. آل خورشید با بهره‌گیری از موقعیت خاص جغرافیایی و تسلط بر قبایل و طوایف متعدد لرستان کوچک، توانسته بودند با تدابیر جدی بر پهنه جغرافیایی که از شمال به کردستان و کرمانشاه و از جنوب به خوزستان و از غرب به خطوط مرزی فعلی ایران و عراق و از شرق به لر بزرگ (بختیاری) محدود می‌شد تسلط یابند و با وجود جنگ و ستیزها و تحولات تاریخی و تهاجمات و جنگ و

جدالهای دنیای پر آشوب ناشی از سقوط ایلخانان مغول و حتی تهاجم تیمورلنگ توانستند قلمرو کوچک خود را حفظ کنند.

پس از سقوط ابوسعید ایلخان مغول که اتابکان متعدد و بازمندگان خاندان ایلخانی و سران و سرکردگان صحراگرد ترک و مغول هر کدام در گوشه‌ای از ایران کوس اقتدار می‌زدند و محدوده و قلمرو همدیگر را مورد تهاجم و نهب و غارت قرار می‌دادند و یا اختلافات درون خانوادگی مانند آل مظفر چنان ساختار درونی این حکومت محلی را مشوش ساخته بود که تداوم حکومت و استقلال آنها با مشکل مواجه شد در این زمان لر کوچک بیش از همه آنها به خود مشغول بود جز در مقطع برخورد ملک عزالدین حسین خورشیدی و مقابله و اسارت او به دست امیر تیمور، لرستان تحت لوای این امیران محلی همواره از یک نوع استقلال محلی برخوردار بود و حتی امیر تیمور پس از اسارت ملک عزالدین نتوانست حاکمیت خاندان خورشید در لرستان را از بین ببرد و پسر عزالدین سیدی احمد را به جای وی به حکومت لرستان رسید.<sup>۱</sup> هم زمان با تکاپوی مرشد زادگان خانقاه شیخ صفی‌الدین جهت دستیابی بر مسند فرمانروایی ایران، لرستان تحت زمامداری آل خورشید شاید بیش از هر بخشی از سرزمین ایران در آرامش و سکون بود. تداوم حاکمیت اتابکان لر کوچک (خورشیدی) از نیمه دوم قرن ششم تا اوایل قرن یازدهم، حدود پنج قرن، خود حکایت از تسلط و نفوذ بیش از حد این حکومت محلی در میان مردم منطقه لر کوچک دارد.

به هر حال هم زمان با عروج صفویان حاکمان و فرمانروایان لر کوچک از چنان اقتدار و سطوتی برخوردار بودند که عنوان «شاه» و «ملک» به خود می‌دادند<sup>۲</sup> و با خداوندگاران و امپراطوران عثمانی مکاتبه و مراسله داشتند. متأسفانه فقر منابع تاریخی و عدم وجود تواریخ محلی و یا شاید از بین رفتن این منابع تاریخی در دورانه‌های بعدی به دلیل آشفتگی‌های تاریخی در لرستان علی‌الخصوص دوره قاجاریه، به دست دادن تاریخ سیاسی و اجتماعی و بررسی حوادث تاریخی لرستان دوره اتابکان را با مشکل مواجه کرده است. منابع تاریخی عصر صفوی از برخورد اتابک خورشیدی، ملک شاه رستم، با شاه اسماعیل صفوی خبر می‌دهند.

عامل اصلی این برخورد بدون شک خود ملک شاه رستم بود. وی مانند اجدادش که تا آن زمان بیش از سه قرن به طور مستقل بر این منطقه فرمانروایی کرده بودند، نمی‌توانست نظاره‌گر بر باد رفتن استقلال محلی خود در محدوده جغرافیایی قلمرو کوچکش باشد که چون میراثی پشت به پشت به او رسیده بود.

بنابر این با وجود ای نکه شاه اسماعیل طی نامه‌ای خطاب به ملک شاه رستم اتابک لر کوچک گفته بود که اگر سر بر فرمان و اطاعت او گذارد همچنان در ملک موروثی خودش او را ابقاء خواهد کرد،<sup>۳</sup> ملک ضمن مشاورت با امرا و بزرگان لر این پیشنهاد شاه اسماعیل را نپذیرفت و خوی استقلال و خود سری چنان در خاندان وی ریشه دوانده بود که حاضر نبود به فرمان شاه اسماعیل گردن نهد. شاید هم فکر متوقف نمودن احتمالی شاه اسماعیل و پیروزی بر وی قبل از گردن نهادن به فرمان او و

پرداختن باج و خراج قلمرو کوچک خود، شاه رستم را وادار نموده که حداقل توان نظامی خود را در برخورد با سپاه قزلباش آزمایش کند. منابع مذکور از گرایش و تمایل فطری مردم لرستان و خاندان خورشید نیز به تشیع و آل علی خبر می‌دهند.<sup>۱۱</sup> بدون شک گسترش تشیع در میان طوایف متعدد کوچ نشین و کوه نشین لر محصول دوره مغول بود. گسترش مذهب تسنن تا قبل از هجوم مغول و تسلط دارالخلافه بغداد، در میان طوایف متعدد لر قبل از متحد شدنشان به دست شجاع الدین خورشید همچنان که از خلال منابع بر می‌آید بیانگر مطیع بودن و علاقه آنها به مذهب تسنن است چنان که حتی تا اواخر دوره امارت این اتابکان محلی، آنان را اتابکان عباسی نیز می‌نامیدند.<sup>۱۲</sup>

گسترش تشیع در میان طوایف لر به همان اندازه که نتیجه ضعف و انقراض خلافت عباسی بود نتیجه توسعه افکار شیعیان به طور ساده و ابتدایی در اذهان مردم ساده و بی آرایش کوچرو و کوه نشین لرستان بود. به همین دلیل لرستان در دوران بعدی شاهد گسترش تشیع به همراه احترام نسبت به حضرت علی (ع) و ظهور طریقت‌های صوفیانه و مشایخ و بزرگانی مانند، بابا رستم، بابا بزرگ، خان الماس لرستانی، غلامرضا ارکوازی و ... بود، چنان که امروزه نیز برخی از طوایف بزرگ لر از جمله طوایف سلسله و دلفان ... همچنان شیعه غالی باقی مانده‌اند. مؤلف ناشناس عالم آرای شاه اسماعیل می‌نویسد پیش از برخورد شاه اسماعیل و ملک شاه رستم، شاه اسماعیل ضمن ارسال مکتوبی به ملک نوشته بود که «شنیده‌ام شما شیعه فطری شاه مردانید و نمی‌خواهم که در میانه ما و شما کار به جنگ و جدال برسد می‌باید بیش از این در بادیه خوددسری سرگردان نشوی اگر چه حق به طرف تو بوده که اطاعت ستیان نمی‌کردی و حال خود روزگار به کام شما گردیده و مذهب امامیه رواج یافته برخاسته و به خدمت ما بیایید که تو را ببینیم و همان در ملک موروث بوده باشی»<sup>۱۳</sup>.

چون نامه شاه اسماعیل به دست ملک شاه رستم رسید برای تصمیم‌گیری در مورد پذیرش سلطه شاه اسماعیل با امرا و سرکردگان لر و ایل و الوس خود مشورت کرده و بزرگان لر مصمم شدند که به مقابله با شاه اسماعیل بپردازند و گفتند: «می‌رویم بر سر راه او و چنان بر او شمشیر بزنیم که اگر حیثاً گرفتار نشود دیگر اراده جنگ الوار نکنند»<sup>۱۴</sup>.

شاه اسماعیل در سال ۹۱۴ ق پس از لشکر کشی به بغداد، عازم خوزستان شد تا سید فیاض مشعشی را سرکوب نماید که جوابیه تند ملک شاه رستم و تصمیم لرها مبنی بر مقابله با وی به گوشش رسید در اثنای راه قرع سمع اشرف اعلی گردید که ملک شاه رستم حاکم لرستان از طریق ظلم و ستم آمده ابواب و فرمان برداری خدام بارگاه فلک پگاه شاهی را بر روی روزگار خود نمی‌کشانند و تا حال بازگشت به سایه علم ظفر شمیم ننموده و با استحکام مکان خود مغرور گشته به آینده درونده محال و غریبه لرستان که متعلق است به ملازمان این آستان عرش نشان آزار و اضرار می‌رساند فرمان لازم الاذعان بنفاد پیوست که امیر نجم الدین مسعود و امیر الامرا و بیرام بیگ قرمانلو و حسین بیگ الله با دو هزار کس سوار مکمل یراق جهت تادیب و تنبیه ملک شاه رستم به لرستان روند.<sup>۱۵</sup>

مقدمه سپاه شاه اسماعیل به سرداری افراد مذکور به دلیل ناآشنایی با مناطق کوهستانی لرستان و حمله و هجوم ناگهانی لرها و سربازان ملک شاه رستم که تحت امر منصور عم او بودند، با شکست

روبرو شدند و سپاه قزلباش مشوش و پراکنده شد. در نهایت با اجرای یک ترفند جنگی به وسیله حلواچی اوغلی از سرداران سپاه شاه اسماعیل بسیاری از لران و سپاه منصور عم ملک شاه رستم به دام افتادند و از دم تیغ گذشتند. ملک شاه رستم خود با ده هزار سوار لر به کمک عمویش شتافت و شاه اسماعیل نیز برای کمک به سرداران خود پیوست و صبح روز بعد از نبرد اول سپاه قزلباش به رهبری خود شاه اسماعیل و با حضور فرماندهان عمده سپاه قزلباش مانند میرزا محمد طالبش، دورمیش خان، حسن بیگ حلواچی اوغلی، دیو سلطان، منصور بیگ قبچاقی، حسین بیگ، عابدین بیگ شاملو، و دده بیگ قورچی باشی و کپک سلطان و سلطان ابراهیم میرزا در مقابل سپاه ملک شاه رستم لشکر آراسته و در یک نبرد سخت سپاه لرها با شکست روبرو شد و به کوهها گریختند. مؤلف عالم آرا می‌نویسد: «چون رسم شاه اسماعیل نبود که از پی سپاه شکست خورده برود عنان کشید و دست از خون شستند و بعد از عجز بسیار به درگاه احد جبار به مجلس آمد، فرمودند که طرفه جماعتی اند این لرها که شیعه‌اند و با ما بدتر بدتر از سنی جنگ می‌کنند»<sup>۱۶</sup> ملک شاه رستم به سوی کوهستانهای کبیر کوه و صیمره گریخت و در نبرد دیگری که با باقی مانده سپاه لرها تحت فرمان خود داشت شکست دیگری از شاه اسماعیل خورد و پس از آن خود را به شاه اسماعیل تسلیم کرد و شاه از کشتن او در گذشت. حکایتی است که می‌گویند این ملک شاه رستم ریشی بلند و زیبا داشت و شاه اسماعیل از ریش وی بسیار خوشش می‌آمد و دستور داد تا ریش او را به دُر و مروارید بیاریند و همیشه در محفل و مجلس او حاضر باشد.<sup>۱۷</sup> ملک شاه رستم از آن پس از مریدان و غلامان اجاق شیخ صفی الدین گردید.<sup>۱۸</sup>

ملک شاه رستم پس از شکست و تسلیم شدن به شاه اسماعیل بلافاصله سپاه خود را در اختیار شاه اسماعیل قرار داده و در سرکوبی سید فیاض مشعش شرکت نمود و طلایه دار سپاهیان شاه اسماعیل شد و اولین برخورد بین پیشقراولان سلطان فیاض با لرها تحت فرمان او صورت گرفت. لرستان پس از این درگیری از طرف شاه اسماعیل به ملک شاه رستم واگذار گردید و بدین صورت سلسله اتابکان لر خورشیدی همچنان به اقتدار و فرمانروایی خود در لرستان ادامه دادند. پس از مرگ ملک شاه رستم، فرزندش اغور بن شاه رستم پسر ارشد ملک جانشین پدر شد. در سال ۹۴۰ ق که شاه طهماسب جهت مقابله با عبیدالله خان اوزبک به سوی خراسان لشکر کشید اغور بن شاه رستم با عده‌ای از لرها شاه طهماسب را همراهی می‌نمودند. اغور برادر خود جهانگیر بن شاه رستم را به جای خود در خرم‌آباد منصوب نمود و خود همراه سپاه شاه طهماسب برای نبرد با عبیدالله حرکت کرد پس از راهی شدن اغور، برادرش در فرمانروایی او طمع بسته و با مساعدت عده‌ای از سران و بزرگان لرستان عصیان نمود و خود را فرمانروای لرستان خواند و برادر خود را معزول کرد. چون سپاه طهماسب از درگیری عبیدالله بازگشت نمود و این خبر به گوش اغور بن شاه رستم که با سپاه طهماسب بود رسید او پس از کسب اجازه از طهماسب راهی لرستان شد.<sup>۱۹</sup> اغور بن شاه رستم گویا در میان بزرگان و سرداران لرستان چنان از وجهه خوبی برخوردار نبوده به همین دلیل پس از بازگشت، بزرگان و امرا لرستان همچنان به طرفداری از جهانگیر برادر کوچکش پرداختند. شرف‌خان بدلیسی



در این مورد می‌نویسد که: «اغور بعد از رخصت از اردو پیشی گرفته چون به حوالی نهاوند رسید بعضی از اجامره و اجلاف لرستان بدو ملحق شدند اما رؤسای اقوام و پیشوایان و قایدان الوس و احشام همچنان در دوستی جهانگیر راسخ دم و ثابت قدم بودند. اصلاً التفات به احوال او نکردند و بعد از مجادله و محاربه اغور گرفتار گشته و به قتل رسید.<sup>۲۱</sup> جهانگیر بعد از به قتل رسانیدن برادر خود حاکم بلامنازع لرستان گردید وی به مدت نه سال بر لرستان فرمانفرما بود اما گویا هیچ‌گاه از طرف شاه طهماسب تسلط او بر لرستان تأیید نگردیده است. زیرا از نظر حکومت مرکزی جهانگیر یک شورشی بود و حاکم منصوب شاه طهماسب و برادر خود اغور را کشته بود، ولی طهماسب صلاح ندیده که در مدت فرمانروایی او به خاطر وجهه‌ای که در میان بزرگان و امرا لرستان و مردم منطقه داشته با وی در افتد ولی نهایتاً پس از نه سال هنوز خاطره شورش و عصیان او از ذهن شاه طهماسب محو نشده بود. به همین دلیل در نهمین سال فرمانرواییش بر لرستان او را به خاطر قتل برادرش به قصاص رسانید.<sup>۲۱</sup> جهانگیر دو فرزند داشت به نام شاه رستم و محمدی؛ جهانگیر فرزند بزرگش را به شخصی به نام ابومسلم گودرزی سپرده بود تالاه و مربی او باشد وقتی که جهانگیر به دستور شاه طهماسب به قتل رسید ابومسلم گودرزی به خاطر اینکه خود را منظور نظر شاه طهماسب ساخته و خوش خدمتی کرده باشد رستم را که در تحت سرپرستی او بود برداشته پیش طهماسب برد و شاه طهماسب نیز بلافاصله او را در قلعه الموت محبوس گردانید. عامه مردم لرستان به فرزندان جهانگیر بسیار متمایل بوده‌اند. به همین دلیل امرا و بزرگان لرستان با شنیدن خیر زندانی شدن رستم پسر جهانگیر فرزند کوچکتر او محمدی را برداشته و به یکی از قلاع مستحکم پشتکوه به نام چنگله برده و از او محافظت کردند. ابومسلم گودرزی به خاطر خدمتی که به شاه طهماسب کرد به میر آخوری خاصه شاه طهماسب برگزیده شد و بقول شرفخان بدلیسی «او را به اقران ممتاز و سرفراز گردانید».<sup>۲۲</sup> مسأله لرستان شاه طهماسب را بسیار به خود مشغول ساخته بود و اوضاع لرستان پس از این حوادث بسیار مغشوش و بی سامان شده و فرمانروایی اتابکان لر برای مدت کوتاهی منقطع گردید. بدلیسی می‌گوید که مدتی عشایر و قبایل بی سردار ماندند.<sup>۲۳</sup> این پیش آمدهای ناشی از ناپسامانی و بی سرداری و وضعیت مغشوش لرستان، به وسیله یک شاه رستم دروغین و فرصت طلب غنیمت شمرده می‌شود که خود را شاه رستم پسر جهانگیر معرفی کند. و چنان شایع کرد که از زندان الموت فرار کرده است. این شخص بسیار شبیه به شاه رستم پسر جهانگیر بوده و امرا و بزرگان لر در لرستان به دور او اجتماع کرده و باعث بروز پریشانی در دیار لرستان می‌شود. این اخبار عجیب و غریب طهماسب را نگران نموده و به همین دلیل چاره را در این دید که شاه رستم اصلی پسر جهانگیر را از زندان الموت آزاد نموده و جهت آرام نمودن اوضاع لرستان فرمان حکومت لرستان را به نام او صادر و او را روانه لرستان کرد. شاه رستم مزور با شنیدن این خبر فرار را بر قرار ترجیح داده، شاه رستم بن جهانگیر پس از استقرار در خرم‌آباد به تعقیب شاه رستم دروغین پرداخته و پس از چندی جستجو او را به دست آورد و به دار آویخت.<sup>۲۴</sup> طهماسب با تأیید و صدور فرمان حکومت به شاه رستم بن جهانگیر و استقرار او در خرم‌آباد و نیز برای جلب نظر شاه رستم که مدتی او را در الموت زندانی کرده بود سرپرستی و للگی یکی از شاهزاده

خانم‌های صفوی به نام شهربانو را به او سپرد<sup>۲۵</sup>.

پس از اینکه شاه رستم بن جهانگیر بر سریر فرمانروایی لرستان استقرار یافت، برادر کوچکتر او که تحت حمایت امرا و بزرگان لر در قلعه چنگلوله واقع در پشتکوه نزدیک مرز عثمانی به سر می‌برد به حد رشد رسید؛ وی به خرم‌آباد آمد و مدعی حکومت لرستان می‌شود و از این رو با برادر خود شاه رستم به منازعه و کشمکش می‌پردازد و کار به محاربه کشیده و در نهایت میان طرفین با وساطت طهماسب و مداخله امرا و بزرگان لر دوستی و آشتی حاصل شده و حکومت لرستان میان دو برادر تقسیم می‌شود چهار دانگ حکومت و سرزمین لرستان تحت فرمانروایی شاه رستم و دو دانگ به محمد سپرده می‌شود و قرار می‌شود که اداره امور مملکت را با مشورت و رأی و تدبیر هم دیگر اداره کنند.<sup>۲۶</sup>

در این زمان اوضاع لر بزرگ و بختیاری نیز بسیار پریشان بود. لر بزرگ پس از انقراض سلسله اتابکان لر بزرگ در زمان سلطان ابراهیم میرزا بن شاهرخ میرزا تیموری، اوضاع نابسامانی داشت و حکومت آنجا دست به دست می‌گشت و پس از آن نیز به دست امرای آق قویونلو و قراقویونلو افتاد تا اینکه به تصرف صفویان در آمد. در سال ۹۷۴ق شاه طهماسب حکومت آن ولایت و سرداری جمیع ایلات و عشایر آنجا را به تاج امیر آسترکی که از بزرگان قوم بختیاری بود واگذار کرد، به شرط آن که هر ساله مبلغ معینی به دیوان شاهی بپردازد. تاج امیر در ادای مبلغ مزبور عاجز ماند و به همین دلیل مورد خشم شاه طهماسب قرار گرفت و به اتهام بی‌کفایتی در اداره امور حکومت به قتل رسید. ۲۷ پس از این ماجرا حکومت لر بزرگ به میر جهانگیر بختیاری نامی که می‌بایست به کفالت شاه رستم حاکم لر کوچک امورات لر بزرگ و بختیاری را اداره کند سپرده شد. و بدین صورت شاه رستم بیش از پیش مورد اعتماد شاه طهماسب واقع گردید لیکن محمدی چندان مورد اعتماد شاه طهماسب نبود.<sup>۲۸</sup> در این زمان امیرخان موصولو حاکم همدان از طرف طهماسب مأمور اخذ وجوهات لر بزرگ و بعضی از قسمت‌های خوزستان و لر کوچک می‌شود که بنا به دسیسه‌ای که زوجه شاه رستم حاکم لر کوچک طراح آن بود، محمدی برادر شاه رستم توسط امیرخان موصولو به همراه صد نفر از بزرگان لرستان دستگیر و به درگاه شاه طهماسب فرستاده می‌شوند و برحسب فرمان طهماسب در قلعه الموت زندانی می‌گردند. محمدی مدت ده سال در قلعه الموت زندانی بود و فرزندان وی برای استخلاص وی به هر دری زدند و به بسیاری از بزرگان و امرا درگاه شاه طهماسب متوسل شدند. چون نتیجه‌ای نگرفتند دست به شورش و عصیان علیه شاه طهماسب زدند و لر کوچک را یکباره به آشوب کشانیدند. شرفخان بدلیسی مورخ کرد نژاد که بیشتر حوادث لرستان عهد شاه طهماسب را به نگارش در آورده و تنها منبع تاریخ لرستان در عهد طهماسب است می‌نویسد که پسران محمدی علی‌خان، جهانگیرخان، و شاهوردی‌خان عناد و تمرد کرده و عیش را به شاه رستم عم خود منغص گردانیدند بلکه آغاز سرکشی کرده دست تطاول به ولایت شاهی دراز کرده و همدان و جریادقان و نواحی اصفهان را نهب و غارت کردند.<sup>۲۹</sup>

پسران محمدی شورش عظیمی در جنوب غربی و صفحات لرستان و خوزستان و همدان و

اصفهان به راه انداختند و بسیاری از امرا قزلباش در رفع این شورش کوشیدند اما موفق نشدند. ناچار امرا و بزرگان شاه طهماسب را از ماقع خبر دادند<sup>۳۰</sup> و گفتند که تنها راه علاج آزاد کردن محمدی از زندان الموت به وعده حکومت لرستان است تا بدین وسیله سرکشی و عصیان فرزندان محمدی فرو نشیند. شاه طهماسب به این مسأله راضی شد و نمایندگان به قلعه الموت فرستاد و محمدی را راضی کردند که با پسران خود گفتگو کند و پس از آن محمدی را به درگاه شاهی آوردند و قرار شد که سی هزار اسب و استر و گوسفند بطریق جایزه به نواب شاهی داده و پسران خود را به درگاه آورده و حکومت لرستان به او مفوض گشته و روانه لرستان گردد.<sup>۳۱</sup> محمدی به فرزندان خود نامه نوشت فرزندان وی بلافاصله پس از شنیدن این خبر حدود ده هزار رأس اسب و دواب آماده کرده و به شرف آباد قزوین آمده و محمدی نیز از قزوین به همراه ملازمان و حسین بیگ شاملو نزدیک عصر به شرف آباد رفته و شبانگاه حسین بیگ شاملو و ملازمان وی به خواب رفته بودند، پسران پدر خود را برداشته و به لرستان گریختند.

شاه رستم برادر محمدی و حاکم لرستان چون خبر مزبور را شنید به قول شرفخان «عروس ملک را سه طلاقه گفته و در همان سال راهی قزوین شد و بقیه عمر را به فلاکت گذرانید و دیگر مستقلاً حکومت لرستان نتوانست کرد تا اجل موعود بر سر او تاختن آورد، بلامضایقه جان عزیزه قابض ارواح سپرد و محمدی در لرستان رایت حکومت برافراشته و صدای انا و لاغیری به گوش هوش مستمعان افلاک رسانید<sup>۳۲</sup>».

بعد از این وقایع چون شاه طهماسب چگونگی سلوک و اقتدار و تهور محمدی و فرزندان او را مشاهده کرد، صلاح کار را در این دید که جهت آرامش و تسلط بر لرستان با آنها مدارا نموده و محمدی نیز سعی کرد شاه طهماسب را از خود راضی نگه دارد. بعد از فوت شاه طهماسب و بروز اغتشاشات ناشی از مرگ او و تسلط قزلباش، محمدی با سلطان مرادخان عثمانی رابطه برقرار کرد و انقیاد دولت عثمانی را پذیرفت و سلطان مراد منافع حاصله از ولایات حوالی بغداد مثل مندلی، حسان، بدرایی و ترساق را الحاق ایالت لرستان نمود که مبلغ آن ششصد تومان رایج عراق بود سلطان مرادخان عثمانی منشور ایالت لرستان همراه با خلعت و شمشیر مطلا برای محمدی فرستاد.<sup>۳۳</sup> بدین صورت بیش از یک سال محمدی حاکم لرستان از حیثه اقتدار حکومت صفوی بیرون رفت و لرستان تابع عثمانی گردید. ولی پس از مدتی میانه او با شاه بغداد به هم خورد شاه اسماعیل دوم نیز در این اثنا به طرز مرموز گشته شد و شاه سلطان محمد بر تخت سلطنت صفویان قرار گرفت. وی برای ایجاد آرامش در لرستان و به دست آوردن دل اتابک نآرام لرستان محمدی، دختر وی را به عقد سلطان حمزه میرزا پسر خود در آورد و محمدی را به اطاعت خود ترغیب نمود. این ازدواج صورت گرفت و محمدی دوباره تن به انقیاد و سلطه سلاطین صفوی داد و بعد از چند سال از این وصلت سیاسی فوت کرد و فرزندان شاهوردی خان به جای پدر بر تخت فرمانروایی لرستان نشست و از طرف سلطان محمد منشور ایالت لرستان برای او فرستاده شد.<sup>۳۴</sup>



## انقراض سلسله اتابکان لر کوچک

بعد از محمدی فرزندش شاهرودی خان در اواخر سلطنت سلطان محمد فرمانروای لرستان شد. شاهرودی خان تا سال ۱۰۰۶ ق که به وسیله شاه عباس دستگیر و اعدام گردید بر لرستان فرمانروایی داشت. در اوایل حکومت شاه عباس که شاه جوان صفوی چندان قدرتی نداشت و امرای قزلباش و دیگر سران و سرکردگان قبایل بر شاه مسلط بودند شاهرودی خان نیز از این فرصت پیش آمده استفاده نموده و به دلیل همجواری ولایتش با عثمانیها و برای حفظ و جلوگیری از هجوم سربازان عثمانی به مرزهای ولایت لرستان با آنان طرح دوستی انداخته و با خداوندگاران عثمانی مکاتبه و مراوده نموده و خود را تابع دولت عثمانی دانست.<sup>۲۵</sup> در سالی که چغال اوغلی فرمانده ترک از بغداد به قصد تصرف مناطق غربی ایران لشکر کشید و نهاوند را تصرف نمود شاهرودی خان از در دوستی با دولت عثمانی در آمد و قلمرو خود را جزئی از حیطه نفوذ بیگلر بیگی بغداد به حساب آورد و تن به انقیاد و اطاعت دولت عثمانی داد. شاه عباس در این زمان برای غلبه بر مشکلات داخلی و کاستن قدرت قزلباشان با دولت عثمانی متارکه و مصالحه نموده بود چون میان دولت صفوی و عثمانی صلح شد شاهرودی خان لر اتابک خورشیدی که پس از چندین سال خود سری و عدم اطاعت انقیاد از حکومت مرکزی به دامن دولت عثمانی پناه برده بود با این مصالحه از حمایت دولت عثمانی ناامید شد و مجدداً گردن به اطاعت و انقیاد حکومت صفوی داده اظهار بندگی دودمان شیخ صفی نمود.<sup>۲۶</sup>

شاهرودی خان پس از عقد عهدنامه مودت و دوستی و متارکه جنگ بین دولت ایران و عثمانی برای جبران اعمال خود سرانه خود لازم دید یکی از بزرگان و اشخاص مقتدر و کاردان خود را به نام حسین بیگ سلورزی (سلویزی) را به خدمت شاه عباس فرستد تا از تقصیرات و خطاهای او بگذرد. صاحب کتاب نقاوة الآثار در این مورد می نویسد: «شاهرودی خان بنا به تقصیر و تفریطی که در آن مدت از وی صدور یافته بود، از بیم یأس و سطوت پادشاه سکندر صولت اندیشه بی حد و نهایت و تفرقه بلا عدد غایت بخاطر فاتر راه داده چنانکه بین الامرین متردد بود گاه داعیه داشت که ترک مسکن مألوف و موطن معطوف کرده و لوای فرار به دیار کردستان یا جانب عربستان برافرازد و احياناً همت بلند و طالع ارجمندش اقتضای آن می نمود که به دست آویز انابت و پایمردی مصلحان و شفیعان صاحب عزت رادر ملک غلامان این آستان که دارالامان سرگشتگان وادی عناد و نازل (و من داخله کان آمنا) است منفرط و منتظم سازد. الاخر، به دلالت عقل عاقبت اندوز و هدایت کوکب بخت فیروز از اطوار ناموافق و اوضاع نالایق ایام سابق نادم و پشیمان گردید و به مقام اعتدال و استغفار در آمد و ... به توسط بعضی از مقربان، احوال خیر مال او، بذروءه عرض نواب عرش جناب رسید<sup>۲۷</sup> بنابه دستور شاه عباس محراب بیگ قراداقلو در تاریخ بیستم جمادی الاخر سال ۹۹۹ به لرستان رفت و از طرف شاهرودی خان با کمال اعزاز پذیرایی شایانی از او به عمل آمد شاهرودی خان پس از گرفتن شفاعت و تأمین، والده ماجده خود را با پسر و جمعی از مردم خرد و معتبر با پیشکشهای نادری و تحفه های خاطر پسند وافر به درگاه خواقین پناه ارسال داشت و اظهار اطاعت و انقیاد کرد.<sup>۲۸</sup>

شاهرودی خان به همراه تحف و هدایای بسیار خواهر خود را نیز به دربار شاه عباس فرستاده تا

جزو زنان حرم شاه عباس شود.<sup>۲۹</sup> شاه عباس بدین صورت از سر تقصیرات او گذشته و متقابلاً تاج و کمر مرصع و اسب و زین و شمشیر مزین به در و گوهر و منشور ایالت لرستان را برای شاهوردی خان فرستاد و همچنین یکی از شاهزاده خانمهای صفوی را که از دختران بهرام میرزا بود به عقد شاهوردی خان در آورده و بنا به فرمان شاه عباس صفوی مقصود بیگ نامی که ناظر خلعات شاهی بوده هدایای شاه عباس و شاهزاده خانم صفوی را همراه با نشان و فرمان حکومت لرستان از حوالی همدان تا نواحی دارالسلام بغداد را که به نام شاهوردی خان رقم یافته بود به پیشگاه اتابک لرستان برد.<sup>۳۰</sup> با وجود این وصلت سیاسی میان خاندان خورشیدیان لرستان و شاه صفوی، اتابک لر همچنان نسبت به دستورات صادره از حکومت مرکزی بی توجهی کرده و مانع از بازگشت رعایا و احشام قرالوس - که هنگام هجوم چغال اوغلی به همدان و نهاوند به سرزمین لرستان پناه جسته بودند - شد وی رعایا و احشام قرالوس را همچنان در لرستان نگه داشت و به دستورات صادره از مرکز توجهی نکرده و شروع به تعرض و بد سلوکی نسبت به حکام و امرای حدود قلمرو علی شکر کرد و با ایل بیات نیز درگیر شد.

اخبار مربوط به بد سلوکی و تجاوزات متعدد او به حدود ایل بیات و قلمرو علی شکر به گوش شاه عباس رسید لیکن شاه به دلایل متعدد همواره به اغماض و چشم پوشی می پرداخت و مترصد فرصت مقتضی بود تا علیه این شاهک محلی و فرمانروای متمرد لرستانی وارد عمل شود، از اوایل حکومت صفوی بر سر منطقه بروجرد که جزو قلمرو اتابکان خورشیدی بود، اتابکان لر با ایل بیات درگیری داشتند و مکرر بین بزرگان ایل بیات و اتابکهای لر زد و خورد بود. اغور لو سلطان بیات از امرا بزرگ قزلباش و رئیس ایل بیات، سعی نمود شاهوردی خان را از این حرکات باز دارد و چندین بار نیز از او به شاه عباس صفوی شکایت برده بود اما شاهوردی خان هر بار با جسارت تمام شبانه به قلمرو ایل و الوس بیات دستبرد می زد و به قتل و غارت و کشتار در منطقه تحت نفوذ ایل بیات می پرداخته، اغور لو سلطان از این حرکات شاهوردی خان بسیار ناراحت شده است.<sup>۳۱</sup>

بعد از چندگاه به شاهوردی خان در امر حکومت کمال استقلال دست داد و مرتبه اش در آن ولایت غایت عروج گرفت و گل مرادات و غنچه منیاتش به سیم فراغت و کامرانی شکفت و طایر نخوت و غرور در غرفه کافه شعورش بیضه فساد نهاد ... و دست تطاول گشاد تا بحدی که الوس و احشام قوم بیات که در آن نواحی او اقامت دارند اکثر اوقات مزاحم احوال ایشان شده آن جماعت از سلوک ناهنجار و بیراهی لران ناهموار متضرر می گشتند... اگر لو سلطان بیات که امیر و حاکم آن قوم بود از آن وضع ناخوش به تنگ آمد. بغایت آزده گشت و بفرمان طبع سرکش و طغیان نفس آتش و ش قطعهای از لباس نسوان جهت شاهوردی خان فرستاد... این تحفه فساد انگیز و هدیه عناد آمیز به حضور شاهوردی خان رسید. حمیت جاهلیت آن مغرور بحرکت آمد با سپاهی موفور از لران، بلکه جوقی از دادن و غولان آن بیابان از جابر آمده به ایلغار بر سر الوس بیات آمد و نیمشب که هر کسی به بستر راحت و آسایش غنوده بود منزل اغرلو را احاطه کرد و تا بیدار شدن اغرلو خود را بسر وقت او رسانیده سری که از غایت بر بالین استراحت بود از بدن جدا کرده و به فتراک بست و هم در شب معاودت

حمله و هجوم شبانه شاهوردی خان اتابک لر به ایل و الوس بیات و کشته شدن یکی از امرای بزرگ قزلباش به دست وی بزودی به گوش شاه عباس در قزوین رسید. شاه عباس با وجود اینکه شدیداً از نواحی شرق قلمرو با مشکل ازبکان روبرو بود و آماده رفتن به نیشابور و دفع پسر عبدالله خان ازبک بود و نیز با وجود بروز حوادث و ناآرامیهایی در نواحی گیلان با شنیدن بروز این حرکت از جانب شاهوردی خان لر، مصمم به تنبیه و تأدیب وی گردید و در رأس سپاهیی بسیار عازم لرستان شد. چون جسارت شاهوردی خان بمسامح جلال رسید نایره غضب شاهانه التهاب یافته و اندیشه سفر خراسان از دل بیرون کرد و تنبیه و تأدیب او را که در قرب جوار بدین حرکت ناهنجار دلیری کرده بود بر ذمت همت لازم آورده از دفع صولت سپاه ازبک راجح داشتند و این خبر موحش آن عزم لایق را عایق گشته بدین جهت از سر نیشابور گذشتند.<sup>۲۳</sup>

شاه عباس با عجله تمام از دارالسلطنه قزوین برای سرکوبی شاهوردی خان حرکت نمود و طبق اظهارات اسکندر بیگ منشی و معین الدین نطنزی با پیمودن فاصله بین قزوین و خرم‌آباد بدون انقطاع و آسایش خود را پس از ۲۴ ساعت به حدود خرم‌آباد رسانید و شاه به طوری از اردو جلو افتاده بود که تنها تنی چند از ملازمان و لشکریان همراه وی بودند. شاهوردی خان اتابک لر چون خبر غیر منتظره ورود شاه عباس به حدود خرم‌آباد را شنید به سوی جبال غربی لرستان و منطقه صیمره و کبیرکوه از سلسله جبال زاگرس فرار نموده و پس از گذشتن از جبال صعب العبور لرستان به پشتکوه لرستان رسیده و از آنجا خود را به خاک عثمانی انداخت.<sup>۲۴</sup> شاه عباس عده‌ای از امرا و سرکردگان سپاه خود را به تعاقب او فرستاد ولی بر او دست نیافتند و شاه عباس حدود دو ماه در کنار رودخانه صیمره اردو زده تا جاسوسان و تعقیب کنندگان او از وضعیت و موقعیت شاهوردی خان اطلاع دهند به دستور شاه عباس بسیاری از احشام و رعایای ایل و الوس بیات که به وسیله شاهوردی خان به خاک لرستان کوچانده شده بودند به قلمرو ایل بیات برگردانده شدند و بسیاری از امرا و بزرگان لرکه از شاهوردی خان ناراضی بودند به اردوی شاه عباس پیوستند. میر قیصر خامه بیدل که از امرا معتبر لرستان بود و سردار و سرور هزار خانوار از ایلات لرستان بود و یا شاهوردی خان سر ناسازگاری داشت به اردوی شاه عباس پیوست.<sup>۲۵</sup>

شاه عباس پس از فرار شاهوردی خان سلطان حسین نامی را که برادر زاده شاهوردی خان بوده و از دست وی به میان ایل کلهر پناه برده بود و در این هنگامه در اردوی شاه عباس حاضر شده به جای شاهوردی به ایالت لرستان انتخاب<sup>۲۶</sup> نمود و قسمتهایی از شمال خرم‌آباد و بروجرد و توابع آن را جهت جلوگیری از درگیری مجدد بین ایل بیات و لرها به یکی از امرای قزلباش بنام مهدی قلی شاملو سپرد.<sup>۲۷</sup> وعده‌ای از طوایف و ایلات سرکش لرستان را نیز که در آن ایام مصدر اغتشاش و آشوب در آن خطه بودند به منطقه خوار ری کوچانیده و در آنجا ساکن نمود.

دویست خانوار که خلاصه و زبده آن قوم بودند کوچانیده حکم جهان مطاع به نفاذ پیوست که این جماعت در ساحت خوار ری اقامت نمایند و اموال موقور و اشغال غیر محصور از اسب و شتر و گاو و

گوسفند و سایر اشیا دلپسند، موازی چهل هزار تومان بسرکار خاصه شاهی و لشکریان و سپاهی در آمد و نواب گردون غلام در منتصف شهر محرم الحرام اثنی و الف به تأیید خداوند آسمان و زمین به دارالسلطنه قزوین در ضمان لطف رب العالمین نزول اجلال فرموده.<sup>۲۸</sup>

اتابک فراری لرستان تنها چند روز پس از بازگشت شاه عباس به دارالسلطنه قزوین با عده‌ای از سران و امرا لر به لرستان بازگشته و با حمایت عده‌ای از طوایف گوران شبانه وارد خرم‌آباد شده و خانه برادر زاده‌اش سلطان حسین را محاصره نموده لیکن سلطان حسین در منزل مهدی قلی شاملو و امیر قزلباش بود. پس از شنیدن خبر مزبور به همراه امیر مذکور به مقابله با شاهوردی‌خان پرداختند شاهوردی که خانه برادر زاده‌اش را غارت نموده و اعضای خانواده او را به اسارت گرفته بود، تاب مقاومت در مقابل نیروی سلطان حسین و مهدی قلی شاملو را نداشته و مجدداً به خاک عثمانی فرار نمود و تا سال هزار و سه نتوانسته به خرم‌آباد باز گردد: «تا غایت آنزمان که دوازدهم شهر رجب سنه اثنی و الف است از آن وادی گمشده نامی و نشانی نیافتند».<sup>۲۹</sup>

شاهوردی‌خان مجدداً در سال هزار و سه توانست به خرم‌آباد بازگردد و با جمعی از همراهان خود بر سر برادر زاده‌اش سلطان حسین تاخته و او را به قتل رسانید و ولایت خرم‌آباد را متصرف شد در این زمان میر مبارک والی عربستان نیز یاغی شده بود و شاه عباس مصمم شد برای ایجاد نظم و انضباط راهی ولایت غربی و جنوب غربی (لرستان و عربستان) شود لیکن با رأی و مشورت امرا و بزرگان، منطقه غرب را از حدود بروجرد لرستان تا دورترین نواحی خوزستان و مرز عثمانی به اعتمادالدوله حاتم بیگ و فرهادخان سپرد و بسیاری از بزرگان قزلباش از قبیل حسین‌خان شاملو و ندرخان مهر دار و یوزباشیان و قورچیان جهت ایجاد نظم و آرامش راهی آن خطه شدند.<sup>۳۰</sup>

زمانی که اعتمادالدوله حاتم بیگ و فرهادخان عازم خطه لرستان و خوزستان شدند، شاهوردی‌خان عده‌ای از خوانین و امرای لرستان را پیش آنها فرستاد و اظهار بندگی و رعیتی نمود. و از حاتم بیگ و فرهادخان خواست که از پیشگاه شاهی برای وی درخواست عفو و شفاعت کنند و شاه گذشته را فراموش کرده و او را مورد لطف و تقصد شاهانه قرار دهد.

اعتمادالدوله حاتم بیگ و فرهادخان باصلاح‌دید و مشورت امرا و اطرافیان خود و از بابت سیاست روز و جهت جلب قلوب حاکم متمرّد و سرکش عربستان و کوه گیلویه که در آن زمان سر از فرمان حکومت مرکزی برتافته بودند و جهت آرامش بخشیدن به صفحات جنوب و جنوب غربی صلاح کار را در آن می‌دیدند که او را استمالت نمایند و به عفو و بخشش شاه امیدوار سازند. به همین دلیل نمایندگانی به پیش شاهوردی‌خان فرستادند و بر سر مزار یکی از مقدسین لرستان پیمان نامه و امان نامه‌ای برای شاهوردی‌خان نوشتند و به شاهوردی‌خان اطمینان دادند که از درگاه شاه برای او تأمین بگیرند و شاهوردی‌خان نیز قسم یاد کرد که دیگر از سر اطاعت حکومت مرکزی نیبچند و پای از جاده مطاوعت پادشاهی بیرون نهد.<sup>۳۱</sup> امرای مذکور درخواست شاهوردی‌خان را به شاه عباس رسانیدند و شاه نیز مجدداً او را مورد عفو و بخشش قرار داد و قلعه خرم‌آباد و ولایت لرستان را به او سپرد. شاهوردی‌خان نیز من باب اطاعت یک پیشکشی نیز به مبلغ یک هزار تومان برای شاه عباس فرستاد



بدین صورت شاهوردی خان از سال هشتم تا سال دهم سلطنت شاه عباس نسبت به دولت مرکزی اظهار اطاعت و فرمانبرداری کرد. چنان که در سال دهم نیز برای سرکوبی اغتشاش ناشی از تمرد طایفه افشار و پسر میر مبارک علیه حاکم شوستر (مهدیقلی شاملو) به یاری حاکم شوستر شتافت و از لرستان عازم شوستر شد لیکن پیش از رسیدن او میان طرفین صلح برقرار گردید و شاهوردی خان به لرستان بازگشت.<sup>۵۲</sup>

در سال یازدهم سلطنت شاه عباس شاهوردی خان مجدداً سر از فرمان حکومت مرکزی برتافت و طریق خودسری و استقلال را در پیش گرفت و نسبت به اوامر و دستورات حکومت مرکزی تخلف و نافرمانی کرد شاه عباس که به هیچ وجه خاطرات ناشی از تمرد و عصیانهای مکرر شاهوردی خان اتابک لر خورشیدی از ضمیرش محو نشده بود و هنوز از کشته شدن یکی از امرا بزرگ قزلباش به نام اغورلو سلطان بیات به دست شاهوردی خان خشمگین بود، لیکن به دلیل وجود درگیریها و مشکلات بی‌شمار نتوانسته بود به مسأله لرستان و مشکل اتابک شورش‌ی آن خاتمه دهد، این بار عزم خویش جزم نمود که کار را یکسره نماید.

در سال یازدهم، شاه موفق شد بسیاری از متمردان و گردنکشان محلی ایالات را سرکوب نماید و آنان را وادار به تسلیم و انقیاد کند. در این سال نیز بامشاهده بروز تمردات مکرر شاهوردی خان در ایجاد طرح دوستی با عثمانیها و نیز سرپیچی از فرمانهای حکومت مرکزی و تعلق او در سپردن سید بدر - یکی از فرزندان میر مبارک والی عریستان که هنگام فرار از درگاه شاه عباس وارد حوزه لرستان شده و خود را در پناه شاهوردی خان قرار داده بود - به نماینده شاه عباس، ابوالقاسم بیگ قورچی اوغلی و حتی جواب درشت و ناشایستی نیز به فرستاده شاه عباس داد، اما نهایتاً ناچار شد که سید بدر را به نماینده شاه عباس قورچی اوغلی تحویل دهد. این مسأله برکردورت خاطر شاه عباس از شاهوردی خان افزود چون شاه عباس خواهان دفع هر گونه اقدامات خود سرانه از طرف حاکمان نواحی مختلف بود مصمم شد که به طور قطعی وضعیت حاکم خود سر ولایت لرستان را مشخص نماید.<sup>۵۳</sup>

شاه عباس پس از مشورت با مقربان و خاصان درگاه خود مصمم به دفع شاهوردی خان، عازم لرستان شد. شاه ابتدا جهت اغفال شاهوردی خان شایعه نمود که به سوی اصفهان حرکت خواهد کرد و تا نزدیکیهای ساوه و آوه رفتند و از آنجا با سرعت هر چه تمامتر تغییر جهت داده و به جانب لرستان شتافتند تا شاهوردی خان را غافلگیر کنند. از طرفی شاهوردی خان که از اقدامات خود نگران بود و از سوء ظن شاه نسبت به خود با خبر بود، همواره منهیان و مفتشانی را بر سر راههای ورودی لرستان می‌گماشت تا در صورت اقدامی از طرف حکومت مرکزی او را با خبر نماید. از این رو با انتشار خبر حرکت شاه به اصفهان شاهوردی خان را نیز خبر رسید که شاه عازم اصفهان است اما شاه عباس با تغییر جهت و پیمودن ۲۵ تا ۲۸ فرسخ راه را در یک شبانه روز، یک نفس خود را به حدود خرم‌آباد رسانید، به طوری که در بروجرد جز پانصد نفر از سپاهیان با وی نمانده بودند و هنگام ورود به خرم‌آباد بیش از چهل و پنج تن از ملازمان و قورچیان و غلامان همراه وی نبودند.<sup>۵۴</sup> شاهوردی خان که خبر



حرکت شاه را به سوی اصفهان شنیده بود جانب احتیاط را نگهداشته و خیمه و خرگاهی در کنار رودخانه پر خروش صیمره (کرخه بالا) بر پا نموده و در آنجا اقامت داشت. صبح روزی که شاه عباس وارد خرم‌آباد شد منهیان خیر ورود سپاهیان شاه صفوی را به اطلاع او رسانیدند و شاهوردی‌خان که غافلگیر شده بود و فرصت و توان مقابله با شاه عباس را در خود نمی‌دید، با ملازمان و غلامان و اهل و عیان خود به سوی کوهستانهای کبیر کوه گریخت. عده‌ای از سواران شاه فوراً به تعقیب او پرداختند ولی با فرار شاهوردی به پشت کوههای کبیر کوه، چون تعداد آنها اندک بود منتظر نیروی کمکی ماندند و شاهوردی‌خان پس از عبور از پشتکوه خود را به مرز ایران و عثمانی در منطقه چنگله یا چنگله رسانیده و به قلعه مرزی عثمانی و کوتوال آنجا که از نزدیکان و اقوام او بود پناهنده شد و سنجق و کوتوال عثمانی شاهرخ بیگ او را پناه داد.<sup>۵۵</sup> شاه عباس در کنار رودخانه صیمره اطراق نمود و سپس عده‌ای از غلامان خاصه خود را به سرداری الله وردیخان قوللر آغاسی و عده‌ای دیگر از امیران و بزرگان قزلباش را نیز به سرداری قنبر بیگ سلیحدار باشی استاجلو به تعاقب شاهوردی‌خان فرستاد.<sup>۵۶</sup> در صیمره و منطقه هندومین رئیس طایفه هندومین را، که به آنان ملک می‌گفتند، به حضور شاه عباس آوردند، شاه عباس از احوال شاهوردی‌خان و محل اختفای وی جويا شد. ملک اظهار بی‌اطلاعی کرد. ولی قول داد که در این مورد به جستجو بپردازد روز بعد ملک مزبور برای شاه عباس اطلاع آورد که شاهوردی‌خان در نزد شاهرخ سنجق و کوتوال خداوندگار روم است.<sup>۵۷</sup> سپاه شاه عباس با اطلاع از محل اختفای شاهوردی‌خان در قلعه چنگله به سوی پشتکوه لرستان حرکت کردند و غلامان خاصه شاه عباس به رهبری الله وردیخان قلعه چنگله را محاصره نموده و درهای ورودی آن را به آتش کشیدند و سوراخ‌هایی در اطراف قلعه تعبیه و به قلعه حمله نمودند. شاهرخ کوتوال قلعه عثمانی کشته شد و درگیری بین طرفین شدت گرفت. شاهوردی‌خان دست به مقاومت سرسختانه‌ای زدند و در نهایت چون مبارزه را بی‌فایده دانست خود را تسلیم الله وردیخان کرد.

شاهوردی‌خان را بیرون آوردند الله وردیخان لوازم مردی به جای آورده جمعی را به محافظت این قلعه نمود و چون در میان جنگ زخم مهلک یافته بود او را همراه به اردو آوردند که جراحان به معالجه بپردازند. بعضی در جنگ کشته شد و الله وردیخان شاهوردی‌خان را با فرزندان و متعلقان و گرفتاران با خویش به اردوی شاهی آورد و در کنار صیمره زنجیر برگردن او نهاده و سر زنجیر به دست الله وردیخان نهان گرفته و به درگاه شاه آوردند.

سری‌کز طوق تو جوید جدایی مبادا زیند بیدادش رهایی

شاهوردی‌خان جوانی خوش سیما نیکو قیافه بود و اگر اندک تملق و افتادگی که در چنین وقتها به کار آید می‌کرد احتمال قریب داشت که مضرری به او نرسد اما او در کمال نخوت و عجب و تکبر که در همه خصوصاً در هنگام بخت برگشتگی و حضور اقدس پادشاهان مذموم است سلوک کرد و از ناصیه احوالش نفاق و شقاق نمایان بود در میزان خود عدمش بر وجود سنجیده‌تر آمد و او چند نفر از هواخواهان در همان جا بیاسا رسیدند.<sup>۵۸</sup>

پی نوشت

۱. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۵۵۱-۵۵۰.
۲. شرفنامه، بدلیسی، ص ۵۸۵۷.
۳. تاریخ گزیده، ص ۴۵۶، شرفنامه، ص ۵۸، عالم آرای عباسی، ص ۴۶۷.
۴. تاریخ گزیده، ص ۵۴۱.
۵. شرفنامه، ص ۵۹۵۸.
۶. اسناد و مکاتبات ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)، عبدالحسین نوایی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۲۸۵.
۷. تاریخ گزیده، ص ۵۵۰.
۸. شرفنامه، ص ۷۲-۷۳.
۹. عالم آرای شاه اسماعیل صفوی، به اهتمام یداله شکری، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۳، ص ۱۳۰-۱۳۳.
۱۰. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۳۰.
۱۱. جهانگشای خاقان، ص ۳۰۰.
۱۲. عالم آرای عباسی، البته باید دانست که به خاطر گرایش اتابکان لرستان به حضرت عباس (ع) اتابکان به عباسی اشتهار پیدا کردند، ص ۴۶۷-۴۶۶.
۱۳. همانجا.
۱۴. همان، ص ۱۳۰.
۱۵. جهانگشای خاقان، ص ۲۹۴، و احسن التواریخ، حسن بیگ روملو، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، بابک، ۱۳۵۷، ص ۱۳۸.
۱۶. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۳۴.
۱۷. جهانگشای خاقان، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۳۴۶، ص ۲۸۸-۲۸۹، عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۳۵.
۱۸. عالم آرای شاه اسماعیل، ص ۱۳۶.
۱۹. تكملة... الاخبار، عبدی بیگ شیرازی، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۳-۱۴۴ و شرفنامه بدلیسی، ص ۳۷.
۲۰. همان، ص ۷۴.
۲۱. تكملة الاخبار، ص ۱۴۴، و شرفنامه، ص ۷۴.
۲۲. همان، ص ۷۴.
۲۳. همانجا.
۲۴. همان، ص ۷۶.
۲۵. عبدی بیگ، شیرازی، ص ۱۴۴، کلامه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۷۶.
۲۶. شرفنامه، ص ۷۶.
۲۷. همان، ص ۷۶.
۲۸. عالم آرای عباسی، ص ۴۶۸-۴۶۹.
۲۹. شرفنامه، ص ۷۸.
۳۰. همانجا.
۳۱. همانجا.
۳۲. همان، ص ۷۹.
۳۳. همان، ص ۸۰.
۳۴. همان، ص ۸۱.
۳۵. عالم آرای عباسی، ص ۴۵۰.
۳۶. همان، ص ۴۶۹.
۳۷. نقاوة الآثار محمود بن هدایت الله افوشتهای نطنزی، به تصحیح احسان اشراقی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۴۸۵-۴۸۶، و عالم آرای عباسی، ص ۴۵۰-۴۶۹.
۳۸. نقاوة الآثار، ۴۸۶.

۳۹. شرفنامه، ص ۸۲.  
 ۴۰. عالم آرای عباسی، ص ۴۶۹-۴۷۰، و نقاوة الآثار، ص ۴۸۸-۴۸۹.  
 ۴۱. عالم آرای عباسی، ص ۴۷۰-۴۷۱، و نقاوة الآثار، ص ۴۸۸.  
 ۴۲. همان، ص ۴۸۸-۴۸۹.  
 ۴۳. عالم آرای عباسی، ص ۴۷۰-۴۷۱، و نقاوة الآثار، ص ۴۸۹-۴۹۰.  
 ۴۴. شرفنامه، ص ۷۲.  
 ۴۵. عالم آرای عباسی، ص ۴۷۶.  
 ۴۶. نقاوة الآثار، ص ۴۹۴-۴۹۵، و شرفنامه، ص ۷۳-۷۴.  
 ۴۷. عالم آرای عباسی، ص ۴۷۱-۴۷۲.  
 ۴۸. نقاوة الآثار، ص ۴۹۵.  
 ۴۹. همان، ص ۵۰۷، و شرفنامه، ص ۸۲-۸۳.  
 ۵۰. عالم آرای عباسی، ص ۵۰۱-۵۰۰.  
 ۵۱. همانجا.  
 ۵۲. همان، ص ۵۲۴-۵۲۵.  
 ۵۳. همان، ص ۵۲۸-۵۳۹.  
 ۵۴. همان، ص ۳۴۹-۳۵۰.  
 ۵۵. تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، ملاجلال منجم یزدی، به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران، وحید، ۱۳۶۶.  
 ۱۵۸-۱۵۹.  
 ۵۶. عالم آرای عباسی، ص ۵۳۹-۵۴۰.  
 ۵۷. تاریخ عباسی، ص ۱۵۹.  
 ۵۸. عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۵۴۰-۵۴۱، و تاریخ عباسی، ص ۱۶۲. ❁



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 کتابخانه ملی و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی  
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی